

مرگ مقدمه زندگی ابدیست

(مجموعه درسگفتارهای سیری در سپهر قرآن)

(جلسه سوم: سوره قیامت)

منبع: سایت ملی - مذهبی، روز شنبه، مورخ: ۹۴/۴/۶

در جلسه سوم از مجموعه مباحث سیری در سپهر قرآن، سوره قیامت را مورد بررسی قرار می دهیم. سوره مکی که در دوران اولیه بعثت پیامبر بر ایشان نازل شده متضمن دستورالعمل های کلان پیامبر می باشد. در سوره های کوچک قرآن، هم نکات اخلاقی و عرفانی و هم چنین تصویر و تلقی از معاد و خداشناسی دیده می شود. چنان که ابن خلدون هم آورده در دوران بعثت پیامبر هر چه به دوران مدنی و مستقر شدن پیامبر در مدینه نزدیک می شویم به تدریج آیات طولانی تر می شوند. اگر به قرآن هایی که هم اکنون در اختیار ماست بنگریم در جزء های ابتدایی، عموماً آیاتی گرد آمده اند که در سالیان بعدی پیامبر بر او نازل شده است. در تاریخ جمع آوری قرآن گفته اند اولین مصحف در دوران عثمان جمع آوری شده است. در نسخ اولیه قرآن، بعضی سوره و آیاتی که جمع آوری شدند، نقطه گذاری نشده بود بنابراین خوانش ها و قرائت های مختلفی از بعضی آیات در بلاد اسلامی وجود داشت و مفسران تحت تأثیر خوانش های متفاوت، آیات را به گونه های متفاوتی ضبط می کردند. تا این که در سال ۱۹۲۴ میلادی، عده ای در قاهره گرد هم آمدند و نسخه ای را که هم اکنون در سراسر جهان در اختیار مسلمین است، حاصل اجماع آن هاست.

سوره قیامت از سوره مکی قرآن است و مشتمل بر ۴۰ آیه که ناظر به روز رستاخیز و قیامت است. در این سوره علاوه بر توصیف اوصاف قیامت، آیاتی نیز پیرامون جان دادن و مرگ و هم چنین دیدگاه خداوند راجع به معنادار بودن این جهان آورده شده است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لَا أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ ﴿١﴾ وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ ﴿٢﴾ أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَلَّنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ ﴿٣﴾ بَلَى قَادِرِينَ عَلَىٰ أَنْ نَسُوِيَ بَنَانَهُ ﴿٤﴾ بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ ﴿٥﴾ يَسْأَلُ أَيَّانَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ ﴿٦﴾ فَإِذَا بَرِقَ الْبَصَرُ ﴿٧﴾ وَخَسَفَ الْقَمَرُ ﴿٨﴾ وَجُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ ﴿٩﴾ يَقُولُ الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ أَيْنَ الْمَفَرُّ ﴿١٠﴾ كَلَّا لَا وَزَرَ ﴿١١﴾ إِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرُّ ﴿١٢﴾ يُنَبِّأُ الْإِنْسَانَ يَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمَ وَأَخَّرَ ﴿١٣﴾ بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ ﴿١٤﴾ وَلَوْ أَلْقَىٰ مَعَاذِيرَهُ ﴿١٥﴾ لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ ﴿١٦﴾ إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ ﴿١٧﴾ فَإِذَا قَرَأَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ ﴿١٨﴾ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ ﴿١٩﴾ كَلَّا بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ ﴿٢٠﴾ وَتَذَرُونَ الْآخِرَةَ ﴿٢١﴾ وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاصِرَةٌ ﴿٢٢﴾ إِلَىٰ رَبِّهَا نَازِرَةٌ ﴿٢٣﴾ وَوُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ بَاسِرَةٌ ﴿٢٤﴾ تَظُنُّ أَنْ يُفْعَلَ بِهَا فَاقِرَةٌ ﴿٢٥﴾ كَلَّا إِذَا بَلَغَتِ التَّرَاقِيَ ﴿٢٦﴾ وَقِيلَ مَنْ رَاقٍ ﴿٢٧﴾ وَظَنَّ أَنَّهُ الْفِرَاقُ ﴿٢٨﴾ وَالْتَفَتِ السَّاقِ بِالسَّاقِ ﴿٢٩﴾ إِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمَسَاقُ ﴿٣٠﴾ فَلَا صَدَقَ وَلَا صَلَّىٰ ﴿٣١﴾ وَلَكِنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰ ﴿٣٢﴾ ثُمَّ ذَهَبَ إِلَىٰ أَهْلِهِ يَتَمَطَّىٰ ﴿٣٣﴾ أَوْلَىٰ لَكَ فَأَوْلَىٰ ﴿٣٤﴾ ثُمَّ أَوْلَىٰ لَكَ فَأَوْلَىٰ ﴿٣٥﴾ أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى ﴿٣٦﴾ أَلَمْ يَكُ نَظْفَةً مِّنْ مَّنَىٰ يُمْنَىٰ ﴿٣٧﴾ ثُمَّ كَانَ عَلَقَةً فَخَلَقَ فَسَوَّىٰ ﴿٣٨﴾ فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْأُنثَىٰ ﴿٣٩﴾ أَلَيْسَ ذَٰلِكَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَىٰ ﴿٤٠﴾

به نام خداوند بخشنده مهربان

قسم به روز قیامت (1)

- و قسم به نفس پر حسرت و ملامت گر (2)
- آیا آدمی پندارد که ما دیگر ابد استخوانهای (پوسیده) او را باز جمع نمی کنیم؟ (3)
- بلی (استخوانهای او را جمع می کنیم) در حالی که ما قادریم که سرانگشتان او را هم منظم درست گردانیم (4) .
- بلکه انسان می خواهد آنچه (از عمرش) در پیش است همه را به فجور و هوای نفس گذراند (5) .
- (که دایم با شک و انکار) می پرسد کی روز قیامت (و حساب) خواهد بود؟ (6)
- (بگو) روزی که چشمهای خلقان (از وحشت و هول) خیره بماند (7) .
- و ماه تابان تاریک شود (8) .
- و میان خورشید و ماه جمع گردد (و هر دو بی نور شوند) (9) .
- در آن روز انسان گوید: (ای وای از سختی عذاب) کجا مفرّ و پناهی خواهد بود؟ (10)
- هرگز مفرّ و پناهگاهی نیست (11) .
- آن روز جز درگاه خدا آرامگاهی هیچ نیست (12) .
- آن روز آدمی به (نتیجه) هر نیک و بدی که در مقدّم و مؤخّر عمر کرده آگاه خواهد شد (13) .
- بلکه انسان خود بر (نیک و بد) خویش به خوبی بیناست (14) .
- هر چند (پرده‌های) عذر (بر چشم بصیرت) خود بیفکند (15) .
- (ای رسول در حال وحی) با شتاب و عجله زبان به قرائت قرآن مگشای (16) .
- که ما خود قرآن را مجموع و محفوظ داشته و بر تو فرا خوانیم (17) .
- و آن گاه که بر خواندیم تو پیرو قرآن باش (18) .
- پس از آن بر ماست که (حقایق) آن را بر تو بیان کنیم (19) .
- هرگز، بلکه شما (کافران لجوج) تمام دنیای نقد عاجل را دوست دارید (20) .
- و به کلی کار آخرت را واگذارید (21) .
- آن روز رخسار طایفه‌ای (از شادی) بر افروخته و نورانی است (22) .
- و به چشم قلب جمال حق را مشاهده می کنند (23) .
- و رخسار گروهی دیگر عبوس و غمگین است (24) .
- که می دانند حادثه ناگواری در پیش است که پشت آنها را می شکنند (25) .
- چنین نیست (که منکران قیامت پنداشتند. باش تا) آن گاه که جانشان به گلو رسد (26) .
- و (اهلش) گویند: کیست که چاره درد این بیمار تواند کرد؟ (27)
- و بیمار خود یقین به مفارقت از دنیا کند (که ملک موت را به چشم ببیند) (28) .
- و ساقهای پا (از شدت غم عقبی و حسرت دنیا) به هم در پیچد (29) .
- در آن روز خلق را به سوی خدا خواهند کشید (30) .
- پس حق را تصدیق نکرد و نماز بجا نیاورد (31) .
- بلکه (خدا را) تکذیب کرد و (از حکمش) رو بگردانید (32) .
- و آن گاه با تکبر و نخوت به سوی اهل خویش روی آورد (33) .
- وای بر تو . و باز هم وای بر تو (34) .
- پس وای بر تو و باز هم وای بر تو (35) .
- آیا انسان می پندارد که به امان خود رها خواهد شد؟ (۳۶)

آیا آدمی قطره آب نطفه نبود که (در رحم) ریزند؟ (37)
 سپس خون بسته‌ای بود که [خداوندش] آفرید و به سامان کرد (38) .
 و از آن جفتی نرینه و مادینه پدید آورد. (۳۹)
 آیا چنین خدای (با قدرت و حکمت) باز نتواند مردگان را زنده گرداند؟ (۴۰)

برخی از اوصافی که در این سوره گفته شده در بعضی از سوره دیگر قرآن هم آمده به خصوص در سوره تکویر که تصویری از روز قیامت ارائه شده است. **إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ. وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ. وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ. وَإِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ. وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ. وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ. وَإِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ.**^۱

راجع به برخی از قسم‌هایی که در ابتدای بعضی از آیات قرآن آمده است، بین مفسران دو قول وجود دارد. یکی این که ظاهر این قسم‌ها این است که سوره با ادات نفی آغاز می‌شود. **لَا أَقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ** یعنی قسم نمی‌خورم به روز قیامت. عده‌ای دیگر گفته‌اند که مراد این است که از فرط مهابت و عظمت واقعه، آیه این گونه آغاز شده است. به این معنا که این "لا" معطوف به مهابت روز قیامت است نه نفی آن. یعنی قسم می‌خورم به روز قیامت. خداوند قسم یاد می‌کند که واقعه مهیبی هم چون قیامت رخ می‌دهد.

وَلَا أَقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ. راجع به نفس در مباحث قبلی سخن گفته شد. در ادبیات دینی یک دسته بندی از انواع نفس وجود دارد و بیان شده که انسان سه نوع نفس دارد؛ نفس اماره که انسان را به سوی بدی سوق داده و تشویق می‌کند. نفس لوامه که سرزنش‌گر است. بر اساس این نوع نفس، انسان در دوره‌های او و یا بعد از ارتکاب فعلی خود را مذمت می‌کند. نوع سوم نیز نفس مطمئنه است که در سوره فجر به آن پرداخته شد.

أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ. عده‌ای از مفسران گفته‌اند که قرآن به این دلیل در این آیه از استخوان سخن گفته است که استخوان قسمتی از بدن است که بعد از مرگ دیرتر از قسمت‌های دیگر از بین می‌رود. در اینجا قرآن تذکار می‌دهد که خداوند می‌تواند حتی پس از گذشت قرن‌ها و سال‌ها که از مرگ انسان می‌گذرد، استخوان‌های او را گرد آورد.

بَلَىٰ قَادِرِينَ عَلَىٰ أَنْ نَسُوِيَ بَنَانَهُ. امروزه مشخص شده است که خطوط انگشتان همه انسان‌ها با یکدیگر متفاوت است. خداوند در این آیه می‌فرماید مانه تنها می‌توانیم بعد از مردن انسان و پوسیده شدن جسمش استخوان‌های او را جمع کنیم و به حالت اولیه در آوریم بلکه خطوط سر انگشتان او را نیز می‌توانیم دوباره سامان بخشیم.

بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ. البته انسان دوست دارد بقیه عمر خود را به طغیان سپری کند. همان گونه که در سوره علق هم خواندیم **كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَّاظٍ. إِنَّ رَأْيَهُ اسْتَغْنَى.** تصویری که قرآن از انسان ارائه می‌کند این است که هر گاه انسان مجالی بیابد سر به طغیان بر می‌دارد و در این سوره نیز اشاره به همین نکته دارد که انسان می‌خواهد اگر بتواند آنچه را پیش روی خود دارد دراز و طولانی پندارد و دوست ندارد روز قیامت فرا رسد. به همین دلیل هم می‌پرسد که روز قیامت کی در می‌رسد. **يَسْأَلُ أَيَّانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ**

در آیات بعدی تصویری از قیامت ارائه می‌شود. **فَإِذَا بَرِقَ الْبَصْرُ. وَخَسَفَ الْقَمَرُ. وَجُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ. يَقُولُ الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ أَيْنَ الْمَفْرُ. كَلَّا لَا وَزَرَ.** انسان از هول واقعه قیامت دچار هول و هراس می‌شود و می‌پرسد راه فرار کجاست؟ که خداوند پاسخ می‌دهد که آن روز قرارگاه نهایی نزد خداوند است و همه چیز به او ختم می‌شود و هیچ راه‌گریزی وجود ندارد.

۱. سوره تکویر آیات ۷-۱

يُنَبِّئُ الْإِنْسَانَ بِمَا قَدَّمَ وَأَخَّرَ. این آیه هم ناظر به اعمالی است که انسان در دنیا انجام داده و هم آنچه بعد از او به او می رسد. البته بهتر است تا شخص زنده است این باقیات صالحات را داشته باشد. **بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ. وَلَوْ أَلْقَىٰ مَعَاذِيرَهُ.** خداوند می فرماید هر چند انسان عذر و بهانه می آورد ولی خودش می داند که چه اعمالی انجام داده است. در اینجا خداوند هم به مخاطب خود توضیح می دهد که چه سرنوشتی در انتظار انسان است و هم بر تفرد انسان تأکید می کند و این که انسان باید برای آخرت خود، تمهید مقدمات کند. البته موضوع شفاعت که در آموزه های دینی آمده است نباید به این معنا باشد که انسان خود را در ذیل دیگری قرار دهد این موضوع در جای خود خیلی خوب و درست است ولی مسئولیت فرد را کم نمی کند. **وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ .**

باید توجه داشته باشیم که در مطالعه آیات قرآن نباید دچار خطای ناهم زمانی شویم یعنی متن قرآن را با مفاهیم امروزی بخوانیم. قرآن را باید در کانتکس و زمینه ی خود دید و در آیه **بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ.** نباید آگاهی انسان به خود، معادل مفاهیم جدیدی مثل اتونومی و خودآیینی فرض شود. به مهندس بازرگان نیز این نقد وارد است که خوانش علمی از قرآن داشت. به لحاظ روش شناسی خوانش علمی از قرآن درست نیست. قرآن زبانی دارد که بیش از هر چیزی زبانی الهامی است. بنای قرآن این نبوده که کتابی که قرار است همه آدمیان مخاطب آن باشند زبان ترمودینامیکی داشته باشد. غایت قصوای قرآن، سوگردانی انسان و طرح مباحثی در باره خداوند و قیامت و دستورالعمل های اخلاقی است.

وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَىٰ كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ. توجه به تفرد انسان ها در وادی سلوک و پاسخگویی انسان در مقابل اعمالش به خوبی در آیات قرآن دیده می شود.

در بخش دوم سوره، درباره وحی آیاتی آمده است. در آیات ۱۶ تا ۲۰ این سوره خطاب به پیامبر آمده است که در ابلاغ وحی شتاب نکن زیرا تنظیم و قرائت آن بر عهده خداست.

در رابطه با مکانیسم وحی، مفسران و متکلمان قدیم و جدید قول های متعددی داشته اند. مطابق با تصویر سنتی از وحی، جبرئیل از جانب خداوند می آمده و نکاتی را در گوش پیامبر القا می کرده است. متکلمان و فلاسفه جدید گفته اند که خود شخص نبی در مقوله وحی ریزش می کند یا به تعبیر فنی این که پیامبر نه تنها قائل وحی است بلکه قابل و فاعل نیز است و وجود او هم موجد است و هم قابلیت و فاعلیت دارد که در اینجا محل بحث نیست.

كَلَّا بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ . وَتَذَرُونَ الْآخِرَةَ. این آیه ناظر به حب دنیاست و این که چرا انسان آخرت را رها کرده و دنیا را جدی می گیرد. انسان در عربی از نسیه می آید که به معنای فراموشی است و از مقتضیات نسیان این است که انسان آنچه را که واقعی و اصیل باشد با بدل جابجا می کند. **وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ.** امروزه واژه مغرور به معنای خود شیفته و متوهم به خویشتن است اما در ادبیات کلاسیک فارسی به خصوص مثنوی معنوی غرور به معنای فریب دادن است. بنابراین دنیا فریب کار است یعنی اموری را که فناپذیرند در چشم انسان مانا و زوال ناپذیر می نمایاند و اموری را که فنا ناپذیرند، گذرا و زوال پذیر می نمایاند. انسانی که دنیا را عجله می بیند به گونه ای زندگی می کند و انسانی که دنیا را محل ماندن می داند به گونه ای دیگر زندگی خواهد کرد. خصومت انسان ها بر سر شهرت و ثروت و امور دنیوی بیانگر نسیان و فراموشی انسان و و هم چنین دار الغرور بودن دنیاست که باعث فریب انسان ها می شود.. انسان توجه ندارد که ممکن است تا چند سال دیگر نه از تاک اثر ماند و نه از تاک نشان. در زمان انتخابات دوره آقای خاتمی که چالش ها و نزاع های سیاسی زیادی میان جناح ها و افراد وجود داشت، من خدمت یکی از بزرگان بودم به ایشان گفتم فلان کس از این همه تهمتی که در مطبوعات و رسانه ها منتشر می شود، چه رنجی می برد؟ ایشان گفتند یکی دو ماه دیگر این مسائل فراموش می شود. پنجاه سال دیگر را ببینید که نه اثری از ایشان باقی مانده است و نه از مخالفانشان. این ها امور گذرا هستند و اگر انسان یک نگاه جامع و کامل به این امور داشته باشد به فانی بودن این امور پی می برد.

وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاصِرَةٌ. وَوُجُوهُ يَوْمَئِذٍ بَاسِرَةٌ در آیات بعدی دو گروه در روز قیامت به تصویر کشیده می شوند: کسانی که به دلیل اعمال نیک خود، چهره های شادابی دارند و به پروردگار خود چشم دوخته اند و کسانی که به خاطر اعمال زشت خود، چهره عبوس و گرفته دارند و می دانند که عذاب کمر شکنی در انتظار آن هاست. در سوره واقعه هم راجع به اصحاب شمال و اصحاب یمین آیاتی ذکر شده است.

نکته ای که در اینجا قابل ذکر است این است که ممکن است ما به معنای تحت اللفظی آیات توجه کنیم و این که در روز قیامت عده ای چهره ای شاداب دارند و عده ای چهره ای غمگین. این توجه ظاهری اشکالی ندارد و خوب نیز هست ولی باید این توجه را هم داشته باشیم همان گونه که بعضی از فلاسفه مسلمان هم آورده اند شاداب بودن و عبوس بودن آدمی در آن دنیا ارتباط وثیقی با خود شخص دارد. این جوهری که در آن دنیا شخص پیدا می کند همان جوهریست که در دنیا داشته است.

ممکن است انسان تصورش از دنیا و آخرت این باشد که در این دنیا اعمالی انجام می دهد و به حساب پس انداز آخرتش واریز می کند و نمی داند چه چیزی در انتظارش است. در تصویر عرفانی و اخلاقی از آیات، انسانی که مراحل رشد و شکوفایی معنوی را طی می کند تصورش از رابطه دنیا و آخرت متفاوت است. تصویری که این شخص از احوال سلوکی خود دارد دقیقاً مانند دماسنج است یعنی آنچه قرار است روز قیامت بر او برود از همین احوال اکنون و امروزش مشخص است.

شخص یک دماسنج باطنی دارد که می تواند خودش گریبان خودش را بگیرد و بهتر از هر کسی داور خودش باشد نه این که خیلی از امور را به آینده نامشخصی حواله کرده باشد. به این معنا که شخص نباید چنین تلقی داشته باشد که اگر به پاره ای از اعمال نیک مشغول است و از بعضی امور ناروا، محرمت و مکروهات اجتناب می کند اما هیچ تأثیری در خود نمی بیند، بنابراین از آینده و پس انداز خود در آخرت خبر ندارد. در تصویر اخلاقی و عرفانی، احوال معنوی انسان این گونه نیست بلکه اینجا و اکنون انسان مدخلیت تام دارد. انسان سالک، کژی ها و بدی ها و هم چنین احوال خوش را در خود سراغ می گیرد و نسبت به سرنوشت خود در آخرت آگاهی پیدا می کند.

شمس تبریزی در روز عید فطر به خطاب به دیگران چنین می گفت: "مبارک شما یید ایام بر شما می گذرد." عید بودن در نظر عرفا صبغه انفسی و ساجکتیو دارد.

جهان و نهان و هویدا تویی^۴

تماشا مرو نک تماشا تویی

مطابق این تلقی، نوری که انسان سالک با خود به این سفر بی بازگشت به همراه می برد در همین دنیا کسب شده است. کسی که وارد آخرت شده دیگر نمی تواند برگردد و نوری را با خود ببرد.

عارفان را شمع و شاهد نیست از بیرون خویش خون انگوری نخورده باده شان هم خون خویش

يَقُولُ الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ أَيْنَ الْمَفْرُغُ در آیات بعدی به مقوله مرگ پرداخته می شود. شخصی که می خواهد به سختی جان دهد و می داند زمان مفارقت او از دنیا فرا رسیده بنابراین می پرسد چه کسی نجات دهنده است، چه کسی این مسیر را تسهیل می کند. در

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۸۵

۳. دیوان حافظ، غزل شماره ۳۷

۴. دیوان شمس، غزلیات، غزل شماره ۷۰۶

آن روز سرانجام همه چیز به سوی خداوند است. در اینجا خداوند بر کسانی که خدا و آخرت را تصدیق نکرده و آن را دروغ پنداشته بودند طعن می زند **أُولَىٰ لَكَ فَأُولَىٰ** در آن روز وای بر کسانی که وجود خداوند و روز آخرت را تصدیق نکردند. در بعضی از تفاسیر آمده است که شأن نزول این آیات گفتگوهایی است که پیامبر با ابوجهل داشته است. ابوجهل چندین بار با پیامبر گفتگو کرد اما رسالت او را تکذیب کرد و زیر بار نرفت. در سوره مطفین هم اشارتی دارد به کسانی که با غرور و نخوت از کنار آیات الهی می گذرند و آن ها را تکذیب می کنند. **وَإِذَا مَرُّوا بِهِمْ يَتَغَامَزُونَهُ**

وَأَلْتَفَّتِ السَّاقُ بِالسَّاقِ. یکی از معانی واژه ساق در زبان عرب نیز درد و بلا کشیدن شدید است. برخی از مفسران از جمله ابوالفتح رازی آورده اند که پیچیدن ساق ها به یکدیگر کنایه از رنج آور بودن و جانکاه بودن مرگ برای کسانی است که آیات خدا را دروغ پنداشتند و با غرور از کنار این آیات گذشتند.

در بخش پایانی آیات این سوره، آیه ۳۶ آیه ای دل انگیز است و روایت شده که حضرت علی (ع) این آیه را در سجده های خود می خواندند. **أَيُّحَسَبُ الْإِنْسَانَ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى**. سُدی در زبان عربی به معنای مُهمل و بیهوده است. انسان می تواند دو نگاه کلان نسبت به هستی داشته باشد. مطابق نگاه کلان اول، در این عالم معنایی یافت نمی شود.

کمند صید بهرامی بیفکن جام جم بردار که من پیمودم این صحرا نه بهرام است و نه گورش^۱

مطابق این تلقی ما موجوداتی هستیم که پا بر این کره خاکی گذاشته ایم و نسبت به موجودات دیگر توانمند تر بودیم و علاوه بر این که جسم خود را از خطرات مصون داشته ایم، مهارت های زبانی هم داریم. برخی از کسانی که به نظریه تکامل باور دارند در این تنور می دمنند و سعی می کنند چنین تصویری را از این عالم به دست دهند. برخی از فیلسوفان ملحد هم، چنین تلقی از جهان هستی دارند که انسان موجودی بود در ادامه موجودات دیگر که سر بر آورده و در یک ساختار اجتماعی نیز مهارت هایی را کسب کرده است و تنظیم مناسبات و روابط می کند ولی هیچ خبر دیگری در این عالم نیست. نه هستی معنایی دارد و نه جهان دیگری راه است. این چند صباح که به سر آید انسان از این دنیا رخت بر می بندد و تمام می شود. ولی مطابق این تلقی سر کردن در این دنیا هم سخت می شود و معنا بخشی به زندگی نیز سخت می شود به جایی می رسد که به تعبیر آلبر کامو، افسردگی و پوچی از مقومات این عالم می شود و چه بسا شخص وقتی در این مسیر پیش می رود همانند ارنست همینگوی و صادق هدایت دست به خودکشی نیز بزند. خیلی از کسانی که تاب زندگی در این دنیا را ندارند و دلهره ها و اضطراب های دنیوی را نمی توانند تحمل کنند ممکن است رفتن را بر ماندن ترجیح دهند و به خودکشی فکر کنند. در اینجا صحبت از خودکشی هایی است که ناشی از یأس و احساس پوچی فلسفی است که بر شخص مستولی می شود و گرنه خودکشی می تواند منشأ اجتماعی و روانی نیز داشته باشد. در اینجا قصد داوری ارزشی نیست و فقط نوع نگرش ها مورد بحث است.

در گذشته هم کسانی مانند ابوالعلاء معری بوده اند که توصیه کرده بود بر سر قبرش بنویسند: **هذا جناح ابي علي / وما جنيت علي احد**. این جنایت پدر من بر من است و من چنین جنایتی را در حق کسی روا نداشتم. من کس دیگری را به دنیا نیاوردم و به درد ورنج کسی در این دنیا نیفزودم. از نظر ابوالعلاء معری، انسان های روی کره زمین دو دسته اند؛ انسان هایی که دین ندارند و عقل دارند و انسان هایی که عقل دارند و دین ندارند. زکریای رازی نیز قائل به نبوت نبود و لی ملحد نبود و به خدای فلسفی اعتقاد داشت یا به معنای امروزی دئیسم بود. ینی به خدای ادیان باور نداشت ولی به هر حال باور داشت که این جهان از یک چیزی خلق

۵. سوره مطفین، آیه ۳۰

۶. دیوان حافظ، غزل شماره ۲۷۸

شده است. در احوال یکی از فیلسوفان ملحد معاصر به نام آنتونی فلو^۷ آمده است که اواخر عمرش دئیسم شد. وی پس از سال‌ها الحاد و سخن گفتن از این که هیچ خبری در این دنیا نیست به این نتیجه رسیده که یک محرک اولی بر جهان حاکم است ولی به خدای ادیان نرسیده بود. در اینجا لازم است در رابطه با دیدگاه‌های هستی‌شناسانه چند مقوله را از یکدیگر تفکیک کنیم:

مقوله اول ائیسیسم (Atheism) است. افرادی مانند کامو، هدایت، برتراند راسل، سارتر و فوئرباخ، ملحد و خدا ناباور هستند. آن‌ها قائل به این هستند که هیچ خبری از هیچ حیثی در این عالم نیست و قلمرو فوق طبیعی وجود ندارد.

مقوله دوم اگنوستیسم (Agnosticism) است که شامل افرادی است که ندانم‌انگار هستند یعنی نه می‌دانند که در این عالم خبری هست و نه مطمئن هستند که خبری نیست. نمی‌دانند که آیا جهان دیگری وراء این جهان وجود دارد یا نه؟

مقوله سوم دئیسم (Deism) است که شخص به یک ساحت و سازوکاری در این هستی باور دارد که لزوماً ساز و کار خدای ادیان نیست مانند خدایی که برخی از فلاسفه به او اعتقاد داشتند مانند محرک اولی ارسطو که موجودی بوده که این جهان را خلق کرده و بعد از آن به این جهان کاری نداشته و این جهان کار خودش را می‌کند.

مقوله چهارم تئیسم (Theism) است که تلقی خدا باوران ادیان توحیدی است. خدای ادیان ابراهیمی، انسان وار بوده و اوصاف انسانی دارد یعنی رحمت دارد و دعا مستجاب می‌کند. مهم‌ترین اوصاف خدای ابراهیمی این است که خداوند خیر علی‌الطلاق، قدرت علی‌الطلاق و علم علی‌الطلاق است.

مقوله پنجم، خدای عارفان (Pantheism) است که خداوند را در طبیعت جاری و ساری می‌بینند. مثل خدای اسپینوزا. می‌گویند خداوند حل در همه موجودات است. بر اساس این تلقی، این عالم کروکور و ایستاده بر پای خود نیست. در فرهنگ ما سهراب سپهری نیز کم و بیش چنین تلقی‌ای داشته است:

و خدایی که در این نزدیکی است:

لای این شب بوها ، پای آن کاج بلند.

روی آگاهی آب ، روی قانون گیاه .

من نمازم را وقتی می خوانم

که اذانش را باد ، گفته باشد سر گلدسته ی سرو.

من نمازم را ، پی « تکبیره الاحرام » علف می خوانم،

پی « قد قامت » موج .

کعبه ام بر لب آب

کعبه ام زیر اقاقی هاست .

کعبه ام مثل نسیم ، می رود باغ به باغ ، می رود شهر به شهر.^۸

أَيْحَسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى . مخاطبین این آیه هر کدام از کسانی که متعلق به ۵ مقوله ذکر شده هستند می توانند باشند.

به عبارتی دیگر چه دین باوران و دئیست ها و چه کسانی که به هر قسمی قائل به این هستند که این عالم کرو کور نیست و بر پای

خود نایستاده است، می توانند مورد خطاب این آیه باشند. هر چند این آیه در دل گفتمان قرآنی معنای حقیقی خود را پیدا می کند.

در سوره زلزال دو آیه مشهور وجود دارد **فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ . وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ .**^۹ یعنی

خوبی و بدی در این عالم گم نمی شود. حتی پیروان آیین های هندوئیسم و بودیزم نیز این باور را دارند که هیچ چیزی در این عالم

گم نمی شود سپهری نیز می گوید: **می دانم سبزه ای را بکنم خواهم مُرد**^{۱۰}

تصویر قرآن از هستی این است که این هستی ساحت دیگری دارد و کسی بیهوده به حال خود واگذار نمی شود. در شاداند و

گرفتاری ها شخص باید بداند که دست خدا در این هستی کار می کند و حکمت و تدبیر او ورای محاسبات متعارف ماست. **وَعَسَى**

أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ^{۱۱}

مطابق با این تصویر شخص باید اعتماد و توکل کند نسبت به آن چه می رود زیرا که معتقد است این عالم مهمل و بیهوده آفریده

نشده است.

کس ندانست که منزلگه معشوق کجاست **این قدر هست که بانگ جرسی می آید**^{۱۲}

أَلَمْ يَكُ نُطْفَةً مِنْ مَنِيٍّ يُمْنَى . ثُمَّ كَانَ عَلَقَةً فَخَلَقَ فَسَوَّى . فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْأُنثَى . أَلَيْسَ ذَلِكَ بِقَادِرٍ

عَلَى أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَى . آیا کسی که مراتب خلقت انسان را طی کرده قادر نیست پس از مرگ دوباره او را زنده کند.

در آیات قرآن دو مقوله برای متفطن کردن انسان به این که از کجا آمده و به کجا می رود ، محل عنایت و توجه است. یکی قصه

مرگ است و متفطن کردن انسان به این که پدیده اجتناب ناپذیر مرگ در انتظار اوست و فنا و زوال انسان را پیش چشم او می آورد

زیرا مرگ در مقابل همه قرار دارد و همه انسان ها مرگ را می چشند. البته کسانی که با این تصویر قرآنی همدل نیستند تلقی شان

این است که مرگ حتمی است ولی مرگی که با پوچی همراه است . از خاک بر آمدیم و بر خاک شدیم. اما در تفسیر اخلاقی و

عرفانی از قرآن ، مرگ مقدمه یک زندگی ابدیست که در طی طریق رخ می دهد .

بیا که قصر امل سخت سست بنیادست **بیار باده که بنیاد عمر بر بادست**

مهم این است که انسان در خلوت خویش به عجز خود در مقابل مرگ بیاندیشد: **آخر الامر گل گوزه گران خواهیم شد.**

مقوله دوم نیز مقوله خداوند است و مطلق العنان بودن او. این دو مقوله همان گونه که محل عنایت عرفا بوده است به نظر می آید که محل عنایت قرآن نیز بوده است. یاد مرگ بودن و یاد خداوند بودن به تفاریق در آیات مختلف به خصوص در آیات جزء ۲۹ و ۳۰ قرآن آمده است. گویی این دو مؤلفه هایی هستند که برای هدایت انسان ها مد نظر خداوند بوده است.

۱. سهراب سپهری، شعر صدای پای آب

۲. سوره زلزال آیه ۸-۷

۳. سهراب سپهری، مجموعه حجم سبز، شعر روشنی من گل آب

۳. سوره بقره آیه ۲۱۶

۴. دیوان حافظ غزل شماره ۱۱